



(۲)

## نقدی بر بحث آقای دکتر جواد شریعت

در باره لفظ افتادن در «لغت نامه دهخدا»

انگیزه‌ی نگارنده در نوشتن این مقاله به هیچ روی دفاع از لغت‌نامه یا نویسندگان آن نیست چون در صورت لزوم پژوهشگرانی که در این مهم افتخار همکاری داشته‌اند خود پاسخگوی انتقادات خواهند بود. بلکه هدف طرح يك نکته‌ی دستوری است به‌ویژه آنکه آقای دکتر شریعت با نوشتن دستور زبان فارسی، محقق‌ی دستوری شناخته شده‌اند. اما آنچه نمیتوان انکار کرد اینکه، مردی دانشی و اندیشمند بنائی باشکوه پی‌افکنده و ده‌ها استاد، طول ده‌ها سال، برافراشتن آنرا همت‌گمارده‌اند. سعی‌شان مشکور و جهدشان مأجور باد.

بدیهی است کاریا کارهایی از این دست خالی از لغزش نیست حتی منتقدان نیز در لغزش یابی، گاهی خود دچار لغزش میشوند. چون درست و نادرست هم، مانند امور دیگر، اعتباری است و باید دید يك محقق روش تحقیق را بر چه پایه نهاده و زاویه دید او چگونه بوده است؟ به بیان دیگر معیارهای تشخیص در ادبیات، با سایر علوم و فنون تفاوت دارد مثلاً کاربرد يك کلمه به وسیله‌ی نویسندگان بزرگ جو از استعمال آن کلمه است مانند «اولیتر» «حاجی» و... و... و اکنون به نقل قسمتی از نوشته‌ی استاد می‌پردازیم:

۱ - در ذیل معنی «برخاستن» که جلو آن نوشته‌اند از لغات اضداد.

وقتی افتاد فته‌ای در شام هر يك از گوشه‌ای فرارفتند

وقتی فته‌ای در شام واقع شد یا اتفاق افتاد، نه برخاست (صفحه ۲۸۵ شماره سوم گوهر در متون فارسی کلمه فته را در موارد لازم با «برخاستن» و در موارد متعددی با «انگیختن» یا «برانگیختن» بکار برده‌اند و صفت فاعلی را «فته‌انگیز» گفته‌اند.

ای آتش خرمین عزیزان بنشین که هزار فته برخاست سعادتی  
و بدون هم (بقول استاد) با رعایت این اصل «افتاد» را «برخاست» معنی کرده است، چون امروزه صاحب‌نظری میتواند ترکیب نوبسازد، ولی نوشته‌ی شعرا و نویسندگان گذشته را باید با معیارهای گذشته سنجید.

۲ - در ذیل معنی «راه یافتن». هر کسی.. مرکب است از چهار چیز... و هر گاه که يك چیز از آنرا خلل افتد، توازوی راست نهاده بگشت (بیتهی) (افتد) = واقع شود - احتیاجی به «راه یافتن» نیست) صفحه ۲۸۷ شماره سوم گوهر یکی از معانی خلل، تباهی و فساد است و باین

\* آقای مصطفی کامران از پژوهشگران صاحب‌نظر معاصر.

معنی راه یافتن به ذائقه وضابطه نزدیکتر است تا واقع شدن.

به هر صورت، همانگونه که قبلاً اشاره شد، موضوع اصلی در مقاله نگارنده، لفظ «فرجام افتاد» است که در لغت‌نامه به عنوان فعل مرکب ضبط آمده است (صفحه ۲۸۹ شماره سوم گوهر، در این مورد ابتدا باید علت‌یابی کرد که چرا يك پژوهشگر که بالغت‌نامه همکاری دارد، و لابد صاحب‌نظران شایستگی و صلاحیت ایشان را تأیید کرده‌اند، باید تا این اندازه با فعل مرکب بیگانه باشد. به اعتقاد من بنده علت آنست که در زبان فارسی هنوز معیاری دقیق برای تشخیص فعل مرکب وجود ندارد. برای توضیح بیشتر به قسمتی از نظرات استاد همائی در «مقدمه‌ی التفهیم» اشاره می‌کنم: («کردن» گاه فعل عام و مطلق است که با افعال دیگر منطبق و به جای آنها استعمال میشود مانند «آتش کردن» = با آتش فروختن، آذین کردن «= آذین بستن» نماز کردن «= نماز گزاردن»، «زن کردن» = زن گرفتن، در این صورت فعل عام تبعی است و گاهی فعل خاص اصلی است یعنی مورد استعمال، اختصاص بدو دارد و اگر فعل دیگری به جای آن بگذارند به مجاز و تسامح است همچون خوار کردن، تیمار کردن و زه کردن «به معنی آبتن کردن» و امثال آنها) بطور خلاصه باید گفت خاصیت و میل ترکیب در بعضی افعال بیش از فعلهای دیگر وجود دارد مانند «کردن»، «خوردن»... پایا کردن، سر کردن (بسر بردن - ساختن با کسی)، «رنگ کردن» (فرب دادن - حيله کردن) «بر خوردن» «یکه خوردن» «سر خوردن» (به فتح سین، یعنی نوید شدن بر اثر شکست... ولی آیا آنچه با این افعال بکار میرود همه فعل مرکب است؟ مانند «تأمل کردن» «آتش کردن» «فرب خوردن» «غذا خوردن». در حالی که این کلمات در فرهنگ‌ها به عنوان مصدر مرکب ضبط آمده‌است، باید پذیرفت که «تأمل کردن»، «آتش کردن» و «سر کردن» بایکدیگر تفاوت ترکیب دارد و از این مصادرتنها «سر کردن» با شرایط ترکیب مطابقت دارد زیرا حداقل شرایط ترکیب، کثرت استعمال و پیوستگی کلمات در موارد مختلف است (مانند مثالهای نخستین) حتی این شرایط هر گاه در ترکیب‌های اضافی دیده شود آن ترکیب اضافی در حکم ترکیب مزجی است مانند «پدر - زن» که در اثر کثرت استعمال بدون کسره اضافه تلفظ میشود و یکجا صفت می‌پذیرد. (پدر زن خوب - پدر زن‌ها) یا «تخم مرغ» که با کسره‌ی اضافه در حکم ترکیب مزجی است. برای توضیح بیشتر در مورد «در باغ» میتوان گفت «در بزرگ باغ» یا «درهای باغ» یعنی مضاف را موصوف قرار داد یا جمع بست ولی تخم مرغ «تخم مرغ بد» یا «تخم مرغ‌ها» گفته میشود یعنی یکجا صفت می‌پذیرد و جمع بسته میشود و کلمه‌ای بین مضاف و مضاف‌الیه واقع نمیشود ولی در مورد غذا خوردن «و غذا خورد» «او غذای سنگین خورد» «او غذايش را با دیگران خورد» که در جمله آخر غذا صورت مفعول صریح دارد. در این جمله سعدی، یکشب تأمل ایام گذشته میکردم یا در این بیت حافظ: گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود. طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد نمی از فعل به اصطلاح مرکب «تأمل می‌کردم» یا «طلب می‌کرد» در ابتدای جمله یا مصراع و نیم دیگر در پایان قرار گرفته است. آیا باید اینگونه فعلها را مرکب گفت یا جزء دوم را فعل ناقص و جزء اول را مکمل فعل دانست، یا بقول استاد همائی فعل تبعی نامید، یا معتقد بود که قواعد ترکیب افعال، با سایر کلمات تفاوت دارد؟ آنچه مسلم است باید اینها را از هم تفکیک کرد و بررسی این مسأله به وسیله‌ی زبان‌شناسان و نویسندگان دستور زبان ضرورت کامل دارد زیرا تا زمانی که قواعدی روشن و دقیق برای فعلهای مرکب نداشته باشیم حتی محققان و پژوهشگران نیز دچار اشتباهاتی از قبیل «فرجام افتادن» خواهند شد. امید است آقای دکتر جواد شریعت در مقالات بعدی، ضمن بررسی مصدرهای: شدن - گشتن - گردیدن - آمدن، این مشکل را نیز پاسخگوی باشند.